

## من یک حاج قاسم دیگر

من حاج قاسم نیستم؛ چرا که  
حاج قاسم زمان نبود که  
تمدید شود، مکان نبود  
که تعمیر شود، حاج  
قاسم تولید نبود که  
تکرار شود و نوشته‌ای  
نبود که تکثیر شود.

حاج قاسم اندیشه‌ای بود  
به ارتفاع آسمان، تدبیری بود به  
درازای زمان، شجاعتی بود به پهنای  
جهان، آرشی بود به معنای تمام ایران  
و پرچمی بود برافراشته به بلندای مردانگی  
مردان مرد، حاج قاسم دستی بود به روشنایی  
ید بیضا و نهالی بود به زیبایی شاخه طوبی.  
منم یک حاج قاسم دیگر؛ اگر شجاعی باشم  
با تدبیر؛ آرشی باشم کمانگیر، اگر پرچمی باشم  
همیشه برافراشته، دستی باشم روشن تر از  
بیضاء و اندیشه‌ای داشته باشم مرتفع تر از  
آسمان‌ها. منم یک حاج قاسم دیگر؛ از ستمگری  
بیزار باشم و راهم پاسداری از میهنم باشد.  
حاج قاسم پیکرت را بخش بخش نکردند،  
شجاعتت را بخش کردند و سهم من قطره‌ای  
شد از شجاعت تو.

حاج قاسم پیکرت را تکه تکه کرده اند اما بدانند  
که اندیشه‌ات را تکه تکه کردند و سهم من و هر  
یک از ما تکه‌هایی شد از اندیشه‌های بارز تو تا  
هزاران مرد و زن شجاع باشیم و اندیشه‌هایت را  
در سر پیروانیم و جورچین مردانگی را با هم و  
در کنار هم ردیف کنیم تا ایرانی بسازیم با هزاران  
حاج قاسم دیگر.

فرهنگی-اجتماعی

ن دوره متوسطه دوم

۳۲۷ | ۴۸ صفحه

